

کارت پستالی به هپنگوی

نوشتۀ

پتر بیکسل

ترجمۀ

ناصر غیاثی

فرهنگ نشر نو

با همکاری نشر آسیم

تهران - ۱۳۹۲



نشر نو امتیاز انتشار ترجمه فارسی کتاب کارت پستالی به
همینگوی را مطابق قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر
(Copyright) از انتشارات زورکامپ (Suhrkamp) آلمان
خریداری کرده و بنابراین کلیه حقوق ترجمه و انتشار این
کتاب در ایران به طور انحصاری متعلق به نشر نو است.





به سوی شهر پاریس

یکی بود یکی نبود
در لانگناوِ امتالِ یک فروشگاه بود.
اسمش بود به سوی شهر پاریس.
یعنی می شود به این گفت داستان؟





در معرفی پتر بیکسل

پتر بیکسل، شناخته‌شده‌ترین نویسندهٔ معاصر آلمانی‌زبان سوئیس، متولد ۱۹۳۵ در لوتسرن است. او پیش از آن‌که به نوشتن ادبیات روی بیاورد، چند سالی معلمی کرد و به علاوه در ستون‌نویسی‌هایش در روزنامه‌ها به مسایل سیاسی می‌پرداخت.

بیکسل با انتشار مجموعه داستانک «خانم بلوم در واقع مایل است با شیرفروش آشنا بشود.» در سال ۱۹۶۴ یک‌بار به شهرت رسید و سال بعد جایزهٔ ادبی «گروه ۴۷» را دریافت





کرد. او تا امروز بیش از بیست جایزه ادبی دریافت کرده است. با این‌که بیکسل در فاصله سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۵، به مدت پانزده سال، هیچ داستانی منتشر نکرد ولی مجموعه آثارش، شامل داستان و رمان و مقاله، به بیش از سی و پنج جلد می‌رسد.

بیکسل با این‌که از معلمی دست کشید اما در داستان‌هایش هم چنان معلم باقی ماند. داستان‌های او به خواننده می‌آموزند که از دل پیش‌پافتاده‌ترین امور زندگی روزمره می‌توان چیزهایی بیرون کشید که به زندگی معنا ببخشد و نیز این‌که اتفاقاً همین خرده‌ریزه‌ها و پیش‌پافتاده‌ها، دقیقاً همان چیزهایی هستند که از جهان درون ما سخن می‌گویند.

بیکسل در داستان‌هایش در جستجوی امید و عشق و امنیت، لحظه‌ای از زندگی را به نمایش می‌گذارد. این داستان‌ها که نه اوجی دارند و نه فرودی، نگاهی کوتاه‌اند به جهان شخصیت‌ها و بی‌رنگی آن. بیکسل بیش از آن‌که در جستجوی پاسخ باشد، طرح پرسش می‌کند، چرا که از نظر او پرسش است که اهمیت دارد نه پاسخ. شخصیت‌های داستانی





او اغلب تنها و سالم و نیز شکست خورده‌اند. او به کمک واژگانی ساده به توصیف جهان پیچیدهٔ این انسان‌ها می‌نشیند تا خواننده را به تامل و اندیشه در باب جهان پیرامون‌اش ترغیب کند. شاید بتوان بزرگترین برجستگی آثار بیکسل را در عین انتزاعی بودن، طنز گزندهٔ آن دانست که درون‌مایه‌هایی چون مرگ یا خاطره را دربرمی‌گیرد.

بیکسل خود را نویسنده‌ای «کم‌نویس» می‌نامد اما می‌توان او را نویسنده‌ای کوتاه‌نویس هم خواند. او کمتر داستانی نوشته که از دو صفحه بیشتر باشد. از همین رو منتقدین ادبی سوئیس او را استاد داستانک می‌دانند.

غیر از دوست نزدیکش ماکس فریش، به‌سختی می‌توان نویسندهٔ معاصر سوئسی دیگری یافت که کشورش را این‌چنین به باد انتقاد گرفته باشد. از نظر بیکسل نوشتن در ارتباط تنگاتنگ با نقد اجتماعی است. او در مقاله‌ای می‌نویسد: «اگر اساساً چیز مشترکی در ادبیات آلمانی‌زبان سوئیس وجود داشته باشد، آن چیز بدیهی بودن تعهد سیاسی است.» گفتنی است که بیکسل سال‌ها دوست صمیمی و مشاور خصوصی





ریچارد ویلی رییس جمهور سوئیس بود.

بیکسل گاه کلمه می سازد یا با کلمات بازی می کند. این هر دو گاه به فارسی درمی آیند و گاهی در نمی آیند. تلاش کرده ام سبک او را در نثر ترجمه حفظ کنم و در فارسی بنشانم. از آن جا که اسامی برخی رستوران ها و کافه ها بی ارتباط با داستان ها نیستند، از ترجمه آنها ابایی نداشته ام.

ناصر غیائی www.naserghiasi.com

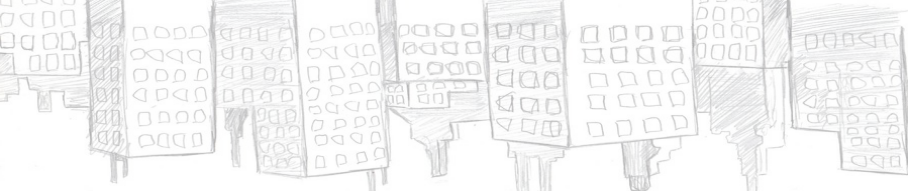




نقال

نقالی در بازار - این نقال‌ها در کدام بازارها هستند؟ در بازار بغداد که دیگر پیدایشان نمی‌شود - بله، نقالی نقل می‌گفت و ملت می‌خندیدند و می‌کوبیدند روی ران‌شان. کودکی که نمی‌خندید، پرسید: «دوست داری نقل‌های غمگین بگویی یا شاد؟» نقال مدتی دست روی بینی‌اش کشید و سپس گفت: «اگر فرقی بین این دو باشد، بیشتر دوست دارم نقل‌های غمگین بگویم.»





چگونگی پیدایش یک رمان

مرد جوانی که در این جا از او بسیار سخن خواهد رفت، نویسنده بود (غیر از این تقریباً هیچی نبود، فقط نویسنده بود). تازه قد کوتاه و چاق هم بود و ژیمناستیک‌اش در مدرسه بد بود. و همین مضمونِ رمان‌اش هم بود که تقدیر و تمجید به دنبال آورده بود. بعد از آن بود که در اتاق‌اش همچون اتاق هتل زندگی می‌کرد، یکسره در انتظار این که در بزنند، که در را باز کنند، پسر بچهٔ هتل با یک یادداشت جلوی در باشد و یا اگر شده دختر بچهٔ پیش خدمت.





پس در زدند و کسی که جلوی در ایستاده بود، اول از همه
و بدون سلام گفت:

- من کتاب نمی خوانم.

نویسنده گفت:

- خُب، بعدش؟

غریبه گفت:

- بعدش؟ بعدش این که می خواهم وارد رمان تان بشوم.

در این موقع نویسنده قِدکوتاه چاق در را محکم بست،
رفت سراغ میزش و شروع کرد به نوشتن.

نوشت: «مرد جوانی که در این جا از او بسیار سخن خواهد
رفت، نویسنده بود (غیر از این تقریبا هیچی نبود، فقط
نویسنده بود.) تازه قِدکوتاه و چاق هم بود و ژیمناستیک اش
در مدرسه بد بود...»

اگر آن یک نفر در را به هم نمی کوبید و نمی گفت: «مرتیکه
عوضی!» این داستان هم مثل داستان *دندان پوک*^۱ می توانست

۱. دندان پوک، شعری است از ویلهلم بوش Willem Busch، طنزنویس و
کاریکاتوریست آلمانی (۱۹۰۸ - ۱۸۳۲) که خلاصه‌ی داستان اش چنین





همین‌طور ادامه پیدا کند.

در این هنگام نویسنده از خود پرسید، آیا مجبور است تن به چنین چیزهایی بدهد، و در همان حال که این را از خودش می‌پرسید، آن یکی ادامه داد:

– همیشه فقط همین را می‌نویسد که قد کوتاه و چاق‌اید و ژیمناست بدی هستید. اما شما در عالم واقع کوتاه‌قد و چاق‌اید و ژیمناست بدی هستید.

این مسئله نویسنده را آن‌چنان خشمگین کرد که صفحه کوارتتِ سازهای زهی ۱۳۱ لودویگ فان بتهوون را گذاشت، اجرای کوارتتِ ملوز^۱. با هم به این کوارتت گوش دادند و نفری یک سیگار کشیدند. در این فاصله خورشید غروب کرد. از آن‌جا که بعداً فرصت نخواهد شد اشاره کنیم، همین الان اشاره می‌کنیم که بعداً ماه جلوی پنجره خواهد ایستاد.

است: مردی موقع غذا خوردن دندان‌درد می‌گیرد. به هر وسیله می‌کوشد از درد خلاص شود، موفق نمی‌شود، تا سرانجام پیش دندان‌پزشک می‌رود. دندان‌پزشک تشخیص می‌دهد که دندان پوک شده. دندان را می‌کشد و مرد از درد خلاص می‌شود، به خانه برمی‌گردد و غذایش را می‌خورد. م.

۱. کوارتت ملوز (Melos Quartet) از مشهورترین کوارتت‌های جهان است.





اما باید عجله کنیم، داستان به هر حال بسیار طولانی است. کوارتتِ سازهای زهی ۱۳۱ بتهوون (به لحاظ صرفه‌جویی در وقت به‌عمد «لوودویگ فان» و «کوارتت ملوز» را می‌گذارم کنار) کوارتتِ سازهای زهی ۱۳۱ بتهوون خودش به تنهایی سی هفت دقیقه و پنجاه و چهار ثانیه طول می‌کشد.

خُب، حالا درنگی می‌کنیم در سکوت تا کوارتت سازهای زهی برسد به ما.

این‌جا بود که غریبه‌شروور با مشت کوبید روی گرامافون و گفت:

– من تحمل‌اش را ندارم. شما نه فقط قدکوتاه و چاق‌اید، بلکه حوصله‌آدم را هم سر می‌برید. من رفتم. نویسنده گفت:

– دوست عزیز، حتما پیش خودتان فکر کرده بودید، وارد شدن به یک رمان سخت است، اما به‌عکس کار خیلی راحتی است. فقط نمی‌شود دیگر ازش بیرون رفت. شما الان دیگر وارد شده‌اید. تازه وقتی هم بیرون بروید، بیرون رفتن‌تان هم توی رمان هست. علاوه براین هر وقت من دلم خواست،

